## جلسه 34

**‌شنبه - 30/09/۹8**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به علامات حقیقت بود.

اولین علامت تبادر بود. یعنی از شنیدن یک لفظ بدون قرینه اگر معنایی به ذهن تبادر بکند، این علامت حقیقت بودن آن معنا هست.

این علامت درست است. منتها ما عرض کردیم تبادر ناشی از ظهور است. ظهور گاهی مستند به وضع نیست؛ مستند به انصراف است. مثلا لفظ حیوان از انسان انصراف دارد. ما لایؤکل لحمه از انسان انصراف دارد. ظهور انصرافی قرینه خاصه نمی‌خواهد. لفظ و لو بدون قرینه خاصه می‌‌تواند ظهور انصرافی داشته باشد در یک معنایی. و لذا تبادر در جایی که ما احتمال بدهیم منشأش ظهور انصرافی است کشف نمی‌کند از وضع و لکن مواردی که ما می‌‌دانیم منشأ تبادر ظهور انصرافی نیست، ما از لفظ سعید مطلق وجه الارض اعم از سنگ یا خاک به ذهن‌مان تبادر می‌‌کند، این کشف می‌‌کند که خصوص تراب موضوع‌له لفظ سعید نیست مثلا.

اشکالی که شده بود در علامیت تبادر، گفته بودند: کسی که عالم به وضع نیست که از یک لفظ چیزی نمی‌فهمد، ‌تا معنایی به ذهن او تبادر بکند. پس تبادر معلول علم به وضع است. چطور شما می‌‌خواهید تبادر را علت قرار بدهید برای علم به وضع؟ این‌که مستلزم دور است. شما می‌‌خواهید علم به وضع پیدا کنید به سبب تبادر در حالی که خود تبادر معلول علم به وضع است. کسی که جاهل به وضع است اصلا معنایی به ذهن او تبادر نمی‌کند مثل زبان‌های بیگانه که ما اصلا معنای آن را نمی‌فهمیم ، چیزی به ذهن ما تبادر نمی‌کند.

در جواب صاحب کفایه فرمود آنی که تبادر بر آن توقف دارد علم اجمالی ارتکازی است به وضع نه علم تفصیلی. ما بعد از تبادر علم تفصیلی پیدا می‌‌کنیم به معنای موضوع‌له. آن علم قبل التبادر علم تفصیلی نیست، علم اجمالی است. علم اجمالی یعنی علم در مرتکز انسان بدون التفات تفصیلی به آن.

ما عرض کردیم وفاقا للبحوث که اصلا تبادر متوقف بر علم به وضع نیست. در ضمیر ناخودآگاه انسان اموری هست که به آن علم نمی‌گویند گاهی انسان در ضمیرش اموری هست برای کشف آن نیاز دارد به روانکاو مراجعه کند که آیا من حسد دارم نسبت به زید یا محبت به او دارم و هکذا. ضمیر ناخودآگاه علم نیست، اما در صقع نفس موجود است. ما تبادر که می‌‌کند یک معنایی از لفظ به ذهن‌مان این معلول علم به وضع نیست حتی علم ارتکازی و اجمالی. معلول آن حالت منبه شرطی است، ‌قرن أکید است که در ذهن ما شکل گرفته چه بسا در ضمیر ناخودآگاه ما. ما از تبادر می‌‌فهمیم که این لفظ وضع شده برای این معنا. ممکن است مشترک لفظی باشد بین این معنا و معناهای دیگر. برای این‌که بفهمیم مشترک لفظی هست یا نیست، باید راه‌های دیگری را دنبال کنیم ببینیم معناهای دیگر تبادر می‌‌کند به ذهن ما یا فقط این معنا تبادر می‌‌کند.

[سؤال: ... جواب:] ضمیر ناخودآگاه از سنخ علم نیست. عرض کردیم طفل شیرخوار لفظ شیر را که می‌‌شنود بخاطر تکرار این است که مادر گفت شیر پستانش را در دهان فرزند گذاشت، ‌یک حالت شرطی پیدا می‌‌کند ذهن این طفل شیرخوار که اگر لفظ شیر را بشنود، نگاه می‌‌کند به اطراف ببیند پستان مادرش کجاست، پستان مادر را به دهان بگیرد. این حالت شرطی شدن است. اگر مقصودتان از علم اجمالی این است، خب لامشاحة فی الاصطلاح ولی علم ظاهرش آن صور نفسانیه است، ‌این‌جا صور نفسانیه نیست، حالت‌های نفسانیه است حتی در ضمیر ناخودآگاه.

راجع به علامیت تبادر یک نکته‌ای عرض کنم:

گاهی انسان شک می‌‌کند می‌‌گوید نکند من که از این لفظ این معنا به ذهنم خطور می‌‌کند معلول یک شرائط خاص خانوادگی باشد. چه جور من کشف بکنم این لفظ لدی العرف العام ظاهر در این معنا هست؟ شاید این لفظ را در منزل ما از کودکی تکرار که می‌‌کردند، ‌پدر و مادر ما، در این معنا استعمال می‌‌کردند منشأ تبادر این معنا از لفظ شده در ذهن ما پس از بزرگ شدن اما در عرف عام هم همین‌طور است؟ یا ما بخاطر این‌که طلبه هستیم مأنوس هستیم با مباحث علمی و برخی از مطالب در فتاوا مطرح شده، تکرار شده برای ما، یک قرن أکیدی در ذهن ما شکل گرفته باشد بین این لفظ و این معنا ولی معلوم نیست در عرف عام این‌طور باشد. این مشکل را چه کار کنیم.

در بحوث گفتند ما یک اصلی داریم. اصالة التطابق بین تبادر شخصی و تبادر نوعی. وقتی که برای شخص از این لفظ این معنای خاص تبادر می‌‌کند و من احتمال می‌‌دهم که دیگران هم مثل من باشند، نوع اهل لغت هم مثل من باشند اصل عقلائی بر این است که می‌‌گویند بناء بگذارید بر این‌که دیگران هم مثل شما هستند. شما نماینده عرف بشوید در این تبادر، آنچه که در ذهن شما تبادر کرد، ‌عقلاء می‌‌گویند اصل این است که در ذهن عرف عام هم همین تبادر می‌‌کند.

ولی انصاف این است که ما همچون اصل عقلائی برای‌مان ثابت نیست. اگر اطمینان پیدا بشود به این‌که شرائط من شرائط غیر طبیعی نبوده شرائط من شرائط خاصی نبوده، من هم مثل بقیه مردم این الفاظ شکل گرفته در ذهنم و رابطه پیدا کرده با این معانی اطمینان حجت است. اما اگر واقعا من احتمال می‌‌دهم که این تبادر منشأ خاصی داشته باشد ناشی از شرائط خانوادگی ما باشد، پدر ما طلبه بوده با زبان طلبگی صحبت می‌‌کرده در خانه ما هم از کودکی یک انسی پیدا کردیم از این لفظ این معنا به ذهن ما می‌اید معلوم نیست عرف عام این‌جور باشند. اگر شک عقلائی بکنیم جزء استقراء و سؤال از دیگران راه دیگری نیست. کدام اصل عقلائی می‌‌گوید آن چیزی که به ذهن من تبادر می‌‌کند پس به ذهن بقیه هم همین تبادر می‌‌کند؟ از کجا؟

یک مطلب دیگر این‌که ما باید احراز کنیم که تبادر معلول سماع لفظ است بدون قرینه. علم پیدا کنیم این معنا که به ذهن ما آمد بخاطر این نبود که این لفظ همراه بوده با قرینه حالیه. بعضی‌ها گفتند اگر شک کنیم این لفظ که سبب تبادر یک معنایی شد به ذهن ما همراه با قرینه‌ای بود و بخاطر آن قرینه ما از این لفظ این معنا را فهمیدیم یا همراه با قرینه نبود. حالا شک در وجود قرینه حالیه بکنیم یا شک در قرینیت موجود. یک لفظی هست رأیت اسدا یمشی، احتمال می‌‌دهیم این یمشی قرینیت داشته باشد که می‌‌خواهد بگوید رجل شجاع. رأیت اسدا یمشی تبادر کرد به ذهن ما رجل شجاع احتمال می‌‌دهیم بخاطر این لفظ یمشی باشد شک داریم، بعضی‌ها گفتند بناء عقلاء بر این است که به احتمال قرینه اعتناء نمی‌کنند، ‌اصل را بر عدم قرینه می‌‌گذارند. شما شک دارید از این لفظ که این معنا تبادر کرد همراه با این لفظ قرینه هست و لو قرینه حالیه که بخاطر آن قرینه این معنا به ذهن شما تبادر کرد یا نه، قرینه‌ای در کار نیست. برخی گفته‌اند در شک در وجود قرینه اصل عقلائی بر عدم قرینه است. و لکن در شک در قرینیت موجود اصل عقلائی بر نفی قرینیت موجود نداریم.

ولی همان‌طور که صاحب کفایه فرموده که نخیر، ما الان از این جمله رأیت اسدا که الان این آقا گفت رجل شجاع فهمیدیم، نمی‌دانیم رجل شجاع معنای حقیقی اسد است یا بخاطر قرینه حالیه که این گوینده کسی است که اگر شیر بیشه را می‌‌دید تا چند روز ممکن بود مریض باشد، قرینه حالیه شاید منشأ شده که ما از رأیت اسدا گفتن او تبادر کند به ذهن ما معنای رجل شجاع. مرحوم صاحب کفایه فرموده الان این بنده خدا که به شما گفت رأیت اسدا، در ذهن شما رجل شجاع آمده دیگه، فرض می‌‌کنیم این مثال را، نمی‌دانید این رجل شجاع از حاق لفظ اسد تبادر می‌‌کند به ذهن شما یا به برکت قرینه حالیه محتمله، شما الآن‌که مشکل ندارید، معنای این جمله را فهمیدید، بالاخره ظهور این جمله رأیت اسدا این آقا در رجل شجاع است، فقط شک دارید که آیا استعمال اسد در رجل شجاع در استعمال این شخص استعمال حقیقی است واقعا اسد وضع شده برای رجل شجاع یا استعمال مجازی است بخاطر احتمال قرینه حالیه. این‌جا بناء عقلاء بر این نیست که بگویند ما بناء می‌‌گذاریم که ما قرینه‌ای در بین نبود و از حاق لفظ اسد معنای رجل شجاع را فهمیدیم. اصالة عدم القرینة اگر جاری باشد در جایی جاری است که ما بدانیم رأیت اسدا معنای حقیقیش حیوان مفترس بوده و با قرینه در رجل شجاع استعمال می‌‌شود. حالا یک آقایی آمده گفته رأیت اسدا شک داریم در وجود قرینه، معنای رأیت اسدا او را نمی‌فهمیم اگر قرینه نباشد معنای حیوان مفترس است چون از خارج فهمیدیم معنای اسد حیوان مفترس است‌، در این فرض، ‌اگر قرینه باشد بخاطر قرینه معنایش شده رجل شجاع. این‌جا جای اصل عدم قرینه است.

جایی که معنای حقیقی معلوم است از خارج، می‌‌دانیم اسد معنای حقیقیش حیوان مفترس است الان نمی‌دانم این آقا اراده کرد معنای حقیقی را یا قرینه‌ای در کلامش هست که قرینه است بر این‌که او اراده کرده معنای رجل شجاع را. این‌جا بناء عقلاء بر عدم اعتناء به احتمال قرینه است. صاحب کفایه فرموده این‌جا ما قبول داریم، عقلاء می‌‌گویند رأیت اسدا شک داریم در وجود قرینه در کنار آن، اعتناء به آن نمی‌کنیم حملش می‌‌کنیم بر همان معنای حقیقی. اما در مثالی که امروز می‌‌زدیم این‌طور نیست. مثال این است که این آقا که گفته رأیت اسدا من معنای کلام او را فهمیدم می‌‌دانم او کلامش ظهور دارد در رجل شجاع اما نمی‌دانم این ظهور مستند به وضع لفظ اسد است در رجل شجاع یا مستند به یک قرینه حالیه است و الا من در معنای کلام این آقا شک ندارم، می‌‌فهمم که او می‌‌گوید رأیت اسدا یا بخاطر وضع لفظ اسد یا بخاطر قرینه حالیه مرادش رجل شجاع است. این‌جا ما اصل عقلائیه نداریم که بناء بگذار بر عدم قرینه متصله. نتیجه بگیر پس فهم شما از این رأیت اسدا که فهمیدید مراد او این است که رأیت رجلا شجاعا مستند است به حاق لفظ اسد، ‌مستند است به وضع لفظ اسد برای این معنا، ‌جایی که مراد استعمالی متکلم روشن است، می‌‌دانم رأیت اسدا را استعمال کرد در رجل شجاع، ‌کیفیت اراده او معلوم نیست که آیا او استعمال اسد در رجل شجاع کرد استعمال حقیقی کرد یا استعمال مجازی بخاطر این‌که قرینه حالیه کنار کلامش گذاشت؟ این‌جا جای اصالة عدم القرینة نیست. این‌جا عقلاء می‌‌گویند شما مراد استعمالی متکلم را که فهمیدی که او می‌‌گوید رأیت اسدا می‌‌خواهد بگوید رأیت رجلا شجاعا. نمی‌دانی این‌که مراد استعمالی اورا فهمیدی که رایت اسدا‌ای رایت رجلا شجاعا مستند این رایت اسدا در رایت رجلا شجاعا به این‌که معنای حقیقی اسد باشد رجل شجاع یا معنای مجازی باشد، این‌جا جای اصالة عدم القرینة نیست. اصالة عدم القرینة را در آن مثالی عقلاء اجراء‌می کنند که معنای حقیقی را از خارج فهمیدند، ‌اسد معنای حقیقیش حیوان مفترس است فقط نمی‌دانند این آقا مراد استعمالیش چیست چون احتمال می‌‌دهند قرینه متصله گذاشت بر این‌که مراد استعمالی من از اسد حیوان مفترس نیست رجل شجاع است. این‌جاست که شک در مراد استعمالی متکلم دارند بناء بر عدم قرینه می‌‌گذارند و می‌‌گویند مراد استعمالیش همان چیزی است که کلام ظاهر در او هست لولا القرینة که لولا القرینة رایت اسدا طبق فرض ما ظاهر است در حیوان مفترس.

آن بخش فرمایش صاحب کفایه که فرمود در مانحن‌فیه اصل عدم قرینه جاری نیست بسیار متین است. طرف می‌‌گوید رایت اسدا من می‌‌دانم مراد استعمالی او رجل شجاع است شاید منشأ فهم من وجود یک قرینه حالیه متصله باشد نه وضع لفظ اسد در رجل شجاع، ‌کدام اصل عقلائی بر نفی قرینه متصله جاری می‌‌شود؟ همچون اصل عقلائی ما نداریم.

و لکن آن بخش از کلام صاحب کفایه که گفت در آن مثالی که معنای اسد را بدانم که وضع شده بر حیوان مفترس نمی‌دانم این آقا که گفت رایت اسدا مراد استعمالیش همان حیوان مفترس است یا نصب قرینه کرده بر این‌که مراد استعمالی من رجل شجاع است، این‌جا چون مراد استعمالی این متکلم را نمی‌دانم این‌جا بناء عقلاء بر عدم اعتناء‌به احتمال قرینه متصله است نخیر، این فرمایش صاحب کفایه را قبول نداریم. کدام اصل عقلائی بر نفی قرینه متصله؟ شاید یک قرینه حالیه متصله باشد او را باید مطمئن بشوم که وجود ندارد همچون قرینه حالیه‌ای.اگر من احتمال بدهم در مقام یک قرینه حالیه است. یک وقت راوی می‌اید یک حدیثی برای من ذکر می‌‌کند قرینه ذکر نمی‌کند، شهادت راوی حجت است، وقتی قرینه ذکر نمی‌کند اگر قرینه بود ولی ذکر نکند خلاف وثاقتش نیست. ولی یک موقعی نه، قرینه حالیه نوعیه است. یعنی راوی که نقل می‌‌کرد برای دیگران شاید یک قرینه حالیه نوعیه بود که راوی اعتماد به آن کرد، مثلا آن روزی که راوی گفت امام می‌‌فرماید غسل جمعه واجب است قرینه حالیه نوعیه بود که مراد مستحب مؤکد است. چه جور ما بیاییم نه، اصل عقلائی بر عدم قرینه متصله است در موارد شک در قرینه. کدام اصل عقلائی؟ بله اگر قرینه شخصیه‌ای باشد راوی نگوید خلاف وثاقتش است. یا جایی که من خودم دارم می‌‌شنوم کلام یک متکلمی را احتمال می‌‌دهم یک قرینه حالیه‌ای در بین باشد باید مطمئن بشوم وجود ندارد همچون قرینه حالیه‌ای.

ما برای‌مان ثابت نیست این اصل‌های عقلائی که آقایان مدام ادعاء‌ می‌‌کنند، ‌اصل عدم قرینه متصله در موارد شک در قرینه متصله، از کجا؟ کی گفته؟‌

[سؤال: ... جواب:] گاهی ظهور کلام را من بخاطر همین شک در قرینه احراز نمی‌کنم. افرادی هستند می‌‌آیند یک تعبیرهایی که ظهور اولیش در ارتداد است تعبیر می‌‌کنند. اطرافیان‌شان سؤال می‌‌کنند می‌‌گویند این این‌طور تعبیر کرد گفت من این دین شما را قبول ندارم. سریع حکم نکنید به ارتداد این شخص. شاید یک قرینه حالیه است که او وقتی می‌‌گوید من دین شما را قبول ندارم نمی‌خواهد بگوید من اسلام را قبول ندارم زود بگویید این آقا مرتد است و حکمش اعدام است. بله انسان گمراهی است انسان منحرفی است باید او را هدایت کرد اما سریع حکم ارتداد دادن به افرد این درست نیست. احتمال قرینه حالیه اگر بدهیم که این آقا قرائن حالیه است که می‌‌گوید من دین شما را قبول نداریم مقصودش تفسیر شما را از دین قبول ندارم نه این‌که اسلام را قبول ندارم، ‌احتمال همچون قرینه حالیه‌ای را بدهیم دیگه نمی‌توانیم احراز کنیم ظهور کلام او را در انکار اسلام.

[سؤال: ... جواب:] ما هم همین را می‌‌گوییم. ما می‌‌گوییم وقتی شما احتمال قرینه حالیه بدهید یعنی احراز انعقاد ظهور در کلام متکلم نمی‌کنید.

این راجع به علامت اول که علامیت تبادر هست.

علامت دوم صحت حمل است. آقایان فرمودند: اگر ما یک لفظی را بما له من المعنی المرتکز حمل کنیم بر یک شیئی، اگر وجدان ما ببیند این حمل صحیح است، این علامت حقیقت است. گاهی حمل حمل اولی است، می‌‌گوییم الجلوس قعود، ‌یعنی مفهوم جلوس همان مفهوم قعود است، می‌‌بینیم ارتکازمان صحیح می‌‌داند این حمل را. بله‌ای و الله الجلوس قعود. این علامت این است که معنای جلوس همان معنای قعود است. گاهی حمل حمل شایع صناعی است. نگاه می‌‌کنیم به یک آب سیلی که دارد می‌اید و اصلا حالت زردی و سبزی دارد که پر از خاک است، می‌‌گوییم هذا ماءٌ، این آب است، می‌‌بینیم وجدان‌مان می‌‌پذیرد، ولی اگر بگوییم این آب نیست، وجدان‌مان نمی‌پذیرد. این علامت این است که پس مفهوم ماء یک مفهومی است که شامل این فرد می‌‌شود. و لذا احکام الماء طهور و امثال ذلک بر این آب بار می‌‌کنیم.

یکی آمد پیش یکی از آقایان گفت این آبی که در رودخانه جاری است و پر از گل است، ‌این آب است؟ آن مرجع بزرگوار همین حرف تو دلیل بر این است که این آب است چون خودت گفتی آبی که در رودخانه جاری است و پر از گل است. خودت صحت حمل داشتی، ‌خود این علامت حقیقت است.

اشکال‌هایی گرفته شده به علامیت صحت حمل. اشکال اول اشکال مرحوم آقای خوئی است. فرموده: علامت حقیقت تبادر است، ‌صحت حمل چیه؟ شما در صحت حمل بستگی دارد از لفظ چه معنایی اراده کنید. شما وقتی به رجل شجاع بگویی هذا اسد، اگر از اسد رجل شجاع اراده کنی صحت حمل دارد. اگر از اسد حیوان مفترس اراده کنی صحت حمل ندارد. بستگی دارد از اسد چه معنایی اراده کنی. اسد معنا کنید رجل شجاع صحت حمل داری بر این‌که به زید بگویید هذا اسد، از اسد حیوان مفترس اراده کنی صحت حمل ندارد. پس این صحت حمل علامت حقیقت نیست، همان تبادر علامت حقیقت است.

جوابش یک کلمه است گفتیم صحة الحمل بما للفظ من المعنی المرتکز. معنای دل‌بخواهیی نکنید. همان معنای مرتکز را در ذهن بگیرید به همان معنای مرتکز حساب کنید، ‌آن معنای مرتکز می‌‌بینید صحت حمل دارد. این علامت حقیقت است.

تامل بفرمایید انشاءالله تا فردا.